

هویت ملی و مشروعیت سیاسی در ایران معاصر

مقصود رنجبر

تاریخ ارائه: ۸۲/۷/۲۱

دانشجوی دکتری علوم سیاسی در دانشگاه آزاد

تاریخ تأیید: ۸۲/۸/۱۴

چکیده

در مطالعه مسائل و چالش‌های امنیتی در کشورهای کثیرالقوم همچون ایران، غالباً ناهمگونی قومی و عدم یکپارچگی ملی به عنوان مهمترین علل ناامنی و بی‌ثباتی سیاسی قلمداد شده و بر مبنای آن راهبردهای امنیتی تدوین و پیشنهاد می‌شوند. مقاله حاضر با نقد این دیدگاه معتقد است که تنوع قومی و ناهمگونی ملی را نمی‌توان با راهبردی تقلیل‌گرایانه از میان برد و می‌بایست ضمن به رسمیت شناختن و محترم شمردن تمایزات و تفاوت‌های اقوام ایرانی، آنها را ذیل یک نظام مشروع سیاسی به هم آورد. آنچه موجبات استحکام و ثبات نظام‌های سیاسی در ایران را فراهم می‌کند نه انکار هویت‌های متمایز قومی بلکه ساخت مشروع سیاسی است. به این معنا در صورتی که نظام‌های سیاسی مشروعیت کافی را در جامعه احراز کنند؛ تنوع قومی نخواهد توانست در تداوم و تثبیت آنها وقفه‌ای ایجاد کند.

در تأیید این فرضیه، می‌توان به تأثیر مشروعیت رژیم پهلوی در میزان همبستگی ملی در مقایسه با نظام جمهوری اسلامی پرداخت و نشان داد که چگونه مسائل قومی و بروز و تجلی آنها منوط به مشروعیت‌زائی و یا مشروعیت‌زدائی از نظام سیاسی است و نه بالعکس. به عبارت بهتر، فعال شدن منازعات قومی و سطح پایین انسجام ملی معلول سطح پائین اعتماد به نظام سیاسی و مشروعیت آن است.

کلیدواژه‌ها: یکپارچگی ملی، گونه‌گونی قومی، ساخت سیاسی مشروع، تداخل هویتی

مقدمه

ایران، کشوری چندقومی است و این امر ماهیت خاصی را به سیاست و حکومت آن در دوران جدید بخشیده است. وجود اقوام مختلف در ایران موجب شده تا برخی صاحب‌نظران، آن را کشوری چندملیتی بنامند. (۱) اما در این میان بعضی با هدف تحقق یکپارچگی سیاسی، اجتماعی و همبستگی ملی، تحلیلی از هویت ملی و قومی در ایران می‌دهند که با واقعیت‌های تاریخی کشورمان مطابقت چندانی ندارد. در این‌گونه تحلیل‌ها، تفسیری بازگونه از تاریخ ایران ارائه شده که برحسب آن و به اعتبار وجود یک ناسیونالیسم ریشه‌دار و بسیار طولانی تمامی اقوام ایرانی دارای سهمی کم و بیش یکسان و مشابه و همچنین دارای جایگاه واحدی محسوب می‌شوند.

در این تحقیق، بر این مسأله تأکید می‌کنیم که اساس استحکام و ثبات سیاسی هر دولت بر مشروعیت آن استوار است و همبستگی ملی تا حد زیادی محصول مشروعیت سیاسی است. بر این اساس، در صورتی که نظامی دارای مشروعیت سیاسی باشد؛ تنوع قومی نمی‌تواند در تداوم آن خللی ایجاد کند و تمامی اقوام مختلف می‌توانند هویت قومی خود را در کنار هویت ملی واحد حفظ کنند. بر این مبنا، برخی از دیدگاه‌های ارائه شده در زمینه «هویت» و «ملیت» ایرانی را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم و پس از آن به تحلیل نقش مشروعیت دولت در همبستگی ملی در دوره پهلوی و نیز دوره‌پس از پیروزی انقلاب اسلامی خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که چگونه مسائل قومی با توجه به میزان مشروعیت نظام، خود را متجلی خواهند ساخت.

الف. ملیت، قومیت و هویت ایرانی

یکی از عناصر اساسی که در تثبیت هویت ملی در ایران تأثیرگذار بوده، حضور اقوام مختلف در چارچوب سرزمینی آن است. به طور کلی، ناهمگونی قومی یکی از مهم‌ترین معضلاتی است که اغلب کشورهای در حال توسعه با آن مواجه هستند. این

کشورها دارای ترکیب نامتجانسی از گروه‌های گوناگون ملی، قومی، قبیله‌ای و مذهبی هستند که نوعاً با یکدیگر بیگانه‌اند و این امر موجب عدم تناسب میان دولت و ملت و در نهایت منجر به بروز کشمکش‌های داخلی می‌شود.

ایران نیز جامعه‌ای چندقومی است که در آن اقوام و گروه‌های قومی متعددی زندگی می‌کنند و این امر موجب بروز و پیدایش جنبش‌های قومی متعددی شده است. برخی بدون توجه به ریشه تاریخی مسائل قومی، مفاهیمی نظیر ملیت و ملیت‌خواهی را جزئی از وضعیت مدرن تلقی می‌کنند. از جمله این نظریه‌پردازان می‌توان به «ارنست گلنر» و «بندیکت اندرسن» اشاره کرد. بروز پدیده ناسیونالیسم در دول اروپایی با تحدید حاکمیت فردی و انتقال آن به حاکمیت اراده ملی همزمان است، یعنی این ایدئولوژی دارای دو چهره متفاوت درونی و بیرونی بوده از لحاظ بیرونی موجب ایجاد تمایز و غیریت در مقابل دیگر ملت‌ها شده و هویت ملی آنها را از دیگران متمایز می‌سازد و از لحاظ درونی به عنوان مبنای حاکمیت شکل گرفته، ناسیونالیسم را به عنوان زیربنای مشروعیت دولت قرار داده و حاکمیت ملی را محقق می‌سازد.

این فرآیند، در کشورهای در حال توسعه به صورت طبیعی و تدریجی تکوین نیافت و بیشتر خود را به صورت ابزاری سیاسی و تحمیلی درآورد که مبین بعد بیرونی آن بود. تجربه اغلب کشورهای در حال توسعه این مسئله را تأیید می‌کند. در عین حال هنوز بسیاری از این کشورها از میراث استعماری رنج می‌برند که جماعت‌های گوناگون قومی، زبانی، مذهبی و فرهنگی را به ادغام در یک پیکره ارضی و حکومتی واحد مجبور می‌سازد و موج نوسازی نیز به فرآیند چندپارگی اجتماعی سرعت بخشیده است. (۲) در این کشورها، فقدان تناسب میان دولت و ملت بروز کشمکش‌های داخلی را اجتناب‌ناپذیر کرده و گروه‌هایی که پیشتر در مبارزه مشترک با یکدیگر متحد بودند؛ برای کسب قدرت و حفظ سلطه حکومتی به رقابت با یکدیگر پرداختند. (۳) ایران نیز چون دیگر کشورهای در حال توسعه، کشوری متشکل از قومیت‌های زبانی و مذهبی

مختلف است. برخی بدون توجه به جدید بودن مفهوم ناسیونالیسم و بحران‌هایی چون هویت و قومیت تلاش می‌کنند که ملت ایران را منسجم و با تاریخی طولانی معرفی کنند. در این تلقی، گروه‌های گوناگون مذهبی و زبانی که در چارچوب مرزهای جغرافیایی ایران کنونی به سر می‌برند؛ از قرن‌ها پیش عناصر اصلی بالندگی و پویایی فرهنگی و سیاسی جامعه ایران محسوب شده‌اند. (۴) بر این اساس، ایران دارای میراث فرهنگی و سیاسی است که بنیاد اصلی هویت ملی ساکنان خود را تشکیل می‌دهد و تمامی گروه‌های مختلف مذهبی و زبانی جامعه ایرانی در خلق، تکامل و تداوم این میراث فرهنگی و سیاسی سهیم بوده‌اند. برداشت‌هایی که تاکنون از هویت ملی ایرانی ارائه شده‌اند؛ دارای چندویژگی اساسی هستند که در ادامه به آنها اشاره می‌شود.

۱. عناصر تاریخی هویت ملی ایران

در این تلقی‌ها، معمولاً از تاریخی بودن ملتی صحبت می‌شود که تمام عناصر وجودی آن در طی تاریخ شناخته شده کشور، همواره از انسجام و پیوستگی و در عین حال تداوم برخوردار بوده است. این مسئله به جهات سیاسی و فرهنگی نیز مورد تأکید قرار گرفته است:

«گروه‌های مذهبی و زبانی گوناگون که در چارچوب مرزهای جغرافیایی ایران کنونی به سر می‌برند از قرن‌ها پیش عناصر اصلی بالندگی و پویایی فرهنگی و سیاسی جامعه ایران محسوب می‌شده‌اند.» (۵)

علاوه بر تاریخ طولانی، تقریباً تمامی قومیت‌ها در شکل‌گیری و قوام هویت ملی ایرانی سهمی کمابیش برابر داشته‌اند. نضح، دوام و استمرار هویت فرهنگی ایران در طول تاریخ، مدیون وجود گروه‌های مختلف قومی نظیر کردها، آذری‌ها، لرها، بلوچ‌ها، ترکمن‌ها، اعراب و فارسها بوده است چرا که هر یک با افزودن لایه‌های هویتی و فرهنگی به دیرپایی، غنا و عظمت آن افزوده‌اند.

۲. تشیع، جلوه روح ایرانی

معمولاً دیدگاه‌هایی که بر میراث سیاسی، فرهنگی، تاریخی و مشترک ایران تأکید می‌کنند؛ عنصر ایدئولوژی اسلامی را در شکل‌گیری هویت ایرانی (خصوصاً بعد از ورود اسلام) نادیده گرفته یا بسیار کم‌رنگ می‌کنند و بیشتر بر عناصر صرفاً ملی هویت ایرانی تأکید می‌نمایند. (۶) طرفداران این نظریه، زمانی که از تشیع صحبت می‌کنند آن را جلوه‌ای از هویت ایرانی دانسته و در مقابل معتقدات دینی اعراب قرار می‌دهند و چنین وانمود می‌کنند که ایرانیان عناصر دیرین فرهنگ خود را در آن بازیافتند و حتی استقلال سیاسی و موجودیت ملی خود را اعلام کردند. نظریه‌پردازانی چون «هانری کرین»، «برتولد اشپولر» و برخی از نویسندگان ملی‌گرای ایرانی، مبلغ چنین نظریه‌ای هستند. آنان معتقدند که ایرانی، روح خود را با شیعه سازگارتر دید و برای اینکه هم ایرانی باشد و هم مسلمان، تشیع را برگزید.

«ایران، سراسر کشوری اسلامی شد و در عین حال باز هستی اصلی خود را از دست نداد، بلکه بر آن شد که اسلام را به صورت یک مذهب مخصوص و مناسبی با موجودیت خود درآورد.» (۷)

بر اساس ادعاهای فوق، ایران در طول تاریخ دارای هویت ملی فاخر و یکپارچه‌ای بوده است که تمامی اقوام ایرانی در شکل‌گیری آن سهیم بوده‌اند و حتی ورود دین اسلام هم نتوانست خللی در آن ایجاد کند زیرا که ایرانیان با گرایش به مذهب تشیع، اسلام را با روح ملی خود تطبیق دادند و پذیرش تشیع از سوی ایرانیان راهی برای حفظ توأمان هویت ملی ایرانی و دین اسلام و همچنین تداوم روح ملی ایرانیان بود.

۳. هویت ملی و جنبش‌های رهایی‌بخش

این‌گونه تلقی‌ها و برداشت‌ها از هویت ملی ایرانی، جنبش‌های رهایی‌بخش را جزئی از میراث سیاسی ایران قلمداد کرده و آن را یکی از عوامل ادامه حیات ملی می‌دانند.

یکی از این نهضت‌های رهایی بخش ملی را زمینه‌ساز شکل‌گیری دولت صفوی می‌دانند در حالی که قراین تاریخی برخلاف آن حکم می‌کند. اصولاً با توجه به مفهوم ناسیونالیسم و عناصر و تاریخ آن، به سختی می‌توان دولت صفوی را در چارچوب یک دولت ملی به مفهوم نوین آن قلمداد کرد (۸) چون اصولاً آن دولت در قالب تعاریف سنتی خود مبتنی بر توسعه نامحدود ارضی می‌گنجد. کما اینکه بخش اعظم عراق عجم را نیز تحت تصرف خود درآورد. برخی از صاحب‌نظران برجسته تاریخ اندیشه و سیاست در ایران بر مبنای شواهد تاریخی و مبانی نظری شکل‌گیری دولت‌های ملی معتقدند که دولت صفوی نمی‌توانست یک دولت ملی محسوب شود:

«برخی از تاریخ‌نویسان از دگرگونی‌های زبانی، فرهنگی و آیینی دوره صفوی و کوشش آن خاندان برای فراهم کردن شالوده‌ای استوار برای وحدت سرزمینی ایران به تشکیل «دولت ملی در ایران» تعبیر کرده‌اند... [اما] تشکیل دولت ملی در ایران، افزون بر زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و تاریخی، نیازمند پشتوانه‌ای از اندیشه سیاسی که بتواند تعریفی از «دولت» و «ملی» در وضع و شرایط ایران آغاز سده دهم (شانزدهم میلادی) عرضه کند. امری که با توجه به محدودیت‌های بنیادین اندیشه سیاسی زمان امکان‌پذیر نمی‌باشد.» (۹)

علاوه بر این، بر اساس تبیین‌های گفته شد، حمله افغانها به ایران در دوران صفوی و پیشروی آنها تا اصفهان چگونه قابل توجیه است؟ (۱۰) یا شکل‌گیری و سقوط پیاپی سلسله‌های بعدی چون زندیه، افشاریه و قاجاریه بر چه مبنایی قابل مطالعه هستند؟ به خاطر ضعف دولت مرکزی، همواره ایلات و قبایل، گردن‌کشی می‌کردند و اطاعت آنها از روی اجبار بود نه از روی اعتقاد به هویت ملی ایرانی و به محض این که قدرت قبیله‌ای غالب می‌شد؛ سلسله جدیدی را تشکیل می‌داد. باید پذیرفت که این تحولات سیاسی تنها در چارچوب روابط سنتی قدرت سیاسی قابل درک است که مفاهیمی چون «ملت» و «دولت ملی» در آن به چشم نمی‌خورد.

بر این اساس، به نظر می‌رسد که تأکید بر قدمت ناسیونالیسم ایرانی به مثابه عاملی برای یکپارچگی اقوام مختلف در گستره تاریخ، امری فاقد دلیل و در عین حال غیرضروری است. نتیجه این دیدگاه‌ها، حفظ یکپارچگی سیاسی و همبستگی ملی بر اساس تفسیری غیرواقعی از تاریخ است. در عین حال، چنین تفسیری نمی‌تواند پایه‌گذار تحقق چنین هدفی باشد؛ زیرا اساس تهدیدهای سرزمینی و تجزیه‌طلبانه نه بحران‌هویت که بحران مشروعیت است و شواهد تاریخی هم این مساله را تأیید می‌کند.

ب. هویت ملی و شکل‌گیری دولت مدرن در ایران

خودآگاهی ملی و توجه به هویت فرهنگی، امر جدیدی محسوب می‌شود. سیاست و حکومت در دوران قدیم، ماهیت بسیار متفاوتی نسبت به دوران جدید داشته و مسائلی نظیر ملیت نه مطرح بوده‌اند و نه نیازی به طرح آنها بوده است. سیاست و حکومت در دنیای قدیم، تنها مبتنی بر زور و کشورگشایی بوده است و محدوده آن را هم میزان قدرت تعیین می‌کرد و هر از چند گاهی، قوم یا قبیله‌ای به قدرت دست پیدا می‌کرد و دیگران را تابع خود می‌ساخت و محدوده آن را هم نه سرزمین متعلق به کشور خاص بلکه قدرت آنها در حیطه کشورگشایی تعیین می‌کرد. زمانی که این قدرت رو به رشد بود؛ موجب تأسیس امپراطوری‌های بزرگی می‌شد. اما این قدرت رو به افول بود که از دست دادن موقعیت سرزمینی را در پی داشت. نه تنها در ایران بلکه در دیگر سرزمین‌ها، اندیشه ناسیونالیستی و ملت‌گرایی و حتی خود واژه ملت به مفهوم جدید و متجددانه آن نیز همسویی کمتری با گذشته دارد. (۱۱) علاوه بر این، در ایران حتی از آن شرایط تاریخی که هنگام ظهور ناسیونالیسم در اروپا وجود داشت؛ خبری نبود. طی چند هزار سال گذشته چه قبل و چه بعد از اسلام، چیزی حدود دو سده سلسله در طول و یا عرض هم بر ایران حکومت کردند که به سختی می‌توان حدود و ثغور ملی و مورد پذیرش عام را که در بحث پیرامون ناسیونالیسم یک امر لازم و

ضروری است؛ میان آنها تشخیص داد. قدرت در دوره قدیم مبتنی بر اراده ملّی و محدود به سرزمین خاصی نبوده است که بتوان سلسله پیوندهای جدید ملّی را از آن استنباط کرد. حریم امپراطوری‌های قدیم ایران، گاه محدوده‌های ارضی و جمعیتی بسیار گسترده‌ای را شامل می‌شده که گستره آن از گرجستان تا بغداد بوده است. آیا با توجه به این امر می‌توان از میراثی سیاسی تحت عنوان ناسیونالیسم ایرانی در اعقاب تاریخ سخن گفت؟ زمینه‌های لازم برای شکل‌گیری ملت و جغرافیای مربوط به آن از شکل‌گیری واحدهای سیاسی پیش از خود، امری متفاوت است و آن میزان از پیشینه‌های تاریخی هم که بر آنها انگشت تأکید نهاده می‌شود؛ به ندرت می‌تواند یک «این‌همانی» قابل دفاع برای ارتباط میان اندیشه ناسیونالیستی در یکی دو قرن گذشته با مبانی فکری قبل از آن فراهم سازد. از لحاظ تاریخی هم میان حکومت مرکزی، ایالات و قبایل مختلف همواره کشمکشهای ممتدی وجود داشته؛ وفاداری میان ایلات، قبایل و رؤسای آنها به حکومت مرکزی، بسیار پایین بوده و تنها تحت اجبار آماده همکاری بوده‌اند؛ چیزی که کرزن از آن تحت عنوان «وفاداری منفی» یاد می‌کند. (۱۲) همین امر موجب شده است که سیاست و حکومت و به تبع آن فرهنگ سیاسی در ایران، ماهیت قبیله‌ای و عشیره‌ای پیدا کند. ناگفته پیداست که این سیاست عشیره‌ای بر فرهنگ سیاسی ایران تأثیر عمیقی گذارده و اغلب نظام‌های سیاسی شکل گرفته در ایران تحت‌الشعاع آن قرار گرفته‌اند. یکی از مهم‌ترین آثار و عوارض این فرآیند، جلوگیری از یکپارچگی سیاسی بوده است. در فرهنگ سیاسی عشیره‌ای، تلقی از کشور بدین صورت است: مجموعه‌ای از عشایر که برای کسب قدرت، امنیت و ثروت با یکدیگر رقابت می‌کنند و دولت مرکزی به تناسب شرایط برای سلطه بر کل قلمرو کشور از آنان استفاده می‌کند. دولت مرکزی، عادل و قانونی نیست. در نتیجه، هویت سیاسی و اجتماعی آنان فامیلی، ایلی و خویشاوندی است. (۱۳) چنین نظام عشیره‌ای و فرهنگ سیاسی ناشی از آن، عاملی

اساسی در جهت متفرق کردن نیروهای سیاسی، ایجاد بحران‌های امنیتی و ممانعت از دستیابی به یکپارچگی فرهنگی و سیاسی بوده است:

«نبرد هرم سیاسی معنی‌دار و قانونی و تمایلات مرکزگریزی، فرآیند شکل‌گیری اجماع نظر ملی حول و حوش مفاهیم کلان را دست کم به تأخیر انداخته است. قدرت‌های مرکزی برای آن که توان، موجودیت و مشروعیت مصنوعی خود را حفظ کنند به روشهایی متوسل شده‌اند که عمدتاً خود محور و زور محور بوده و با فرهنگ قانون، نهادسازی و قاعده‌مندی، پیشرفت سختی نداشته است.» (۱۴)

تلقی اخیر از نظام سیاسی غالب در ایران و فرهنگ سیاسی رایج با دیدگاهی که از میراث مشترک فرهنگی و سیاسی اقوام مختلف سخن می‌گوید؛ تفاوت اساسی دارد و مؤیدات و شواهد تاریخی و حتی وضعیت فعلی نظام و فرهنگ سیاسی در ایران تلقی اخیر را تأیید می‌کند.

از لحاظ سیاسی نیز ناسیونالیسم ایرانی به صورت یک ایدئولوژی دولتی در عصر رضاشاه پا به عرصه وجود نهاد تا یک دولت مدرن بر پایه آن ایجاد شود. بنابراین دولت پهلوی، اولین دولتی بود که بر اساس اندیشه‌های ناسیونالیستی، به دنبال ایجاد هویت واحد ملی برآمد.

بر اساس قرائن تاریخی، کارکرد اصلی و اساسی دولت مدرن، همانا ایجاد هویت ملی واحد بود. اینکه چنین هدفی محقق شده جای بحث دارد. در واقع اینکه رضاشاه برای تحقق ایده دولت ملی به عواملی مانند زور و سرکوب متوسل شد؛ نشانگر نوپا بودن این نظام سیاسی در ایران بوده است.

سیاست «ایرانیزاسیون» حکومت پهلوی که به عنوان پیش شرط ایجاد یک دولت - ملت مدرن تلقی می‌شد برهم‌گرایی تدریجی قوم‌ها، اقلیت‌های قومی، مذهبی و زبانی استوار نبود. این سیاست، بر روش ایل‌زدایی و نفی خشن هویت‌های ایلاتی اتکاء داشت و درست به این دلیل، منجر به افزایش تنش‌های سیاسی بین دولت مرکزی و ایلات ساکن در کشور شد.

اینکه در دوره مذکور، جنبش‌های تمرکززدا با استناد به هویت قومی متفاوت و به مفاهیمی چون زبان و مذهب به مبارزه با قدرت مرکزی پرداختند؛ نشانگر تازه و نوپا بودن این خودآگاهی بوده است. در گذشته، ایلات و قبایل برای کسب قدرت، فرمانروایی و توسعه نامحدود آن به مبارزه برمی‌خاستند که ماهیتی کاملاً متفاوت با ادعاهای جدید قومی داشت و علت آنهم به ایجاد خودآگاهی جدید متکی بر خواست‌های قومی بازمی‌گشت.

اینکه رضاشاه در تشکیل دولت مدرن، متوسل به سرکوب ایلات و قبایل شد؛ خود آشکارا گواه بر جدید بودن مفهوم ناسیونالیسم در ایران است که نارضایتی‌های بسیاری را در پی داشت. این نارضایتی‌ها به حدی بود که اغلب مردم ایران به یک انقلاب خونین و حتی گسترش جنگ به ایران راضی بودند. (۱۵)

اگر ایرانیان دارای میراث فرهنگی و سیاسی ملی به قدمت تاریخ کشور خود بودند؛ چه نیازی به سرکوب قومیت‌های مختلف برای ایجاد هویت ملی واحد و تشکیل دولت - ملت مدرن وجود داشت؟

از زاویه دیگری به جرأت می‌توان گفت که دولت‌های پهلوی اول و دوم، دولت‌های ناسیونالیستی نبودند. چون همان‌طور که پیشتر نیز گفته شد؛ ناسیونالیسم مبتنی بر حاکمیت ملی و ابتدائی قدرت بر اراده ملی است. در واقع ناسیونالیسم، زمانی محقق می‌شود که دولت ملی، قدرت خود را از ملت کسب کند. حال آنکه هیچ یک از دولت‌های پهلوی از چنین وضعیتی برخوردار نبودند.

وحدت و انسجام ملی به معنای تلقی مشترک عقلی از خود و محیط بیرونی است. پهلوی اول و پهلوی دوم به طور مصنوعی و بر پایه‌های شناور می‌خواستند این هویت [ملی] را ایجاد کنند که در عمل شکست خوردند. (۱۶)

در واقع نفوذ، فرهنگ سیاسی عشیره‌ای در ساخت قدرت پهلوی و جامعه به حدی بود که اصولاً خود نظام سیاسی، مانع اساسی در شکل‌گیری هویت ملی و انسجام سیاسی بود:

«ناسیونالیسمی که ادعا می‌شود در دوره پهلوی اول به وجود آمد؛ توهمی بیش نبوده و عمقی نداشته است. این نوع ناسیونالیسم و فرهنگ سیاسی ملازم با آن عقلانیت نبوده است. دیکتاتوری، ناسیونالیسم و فرهنگ عشیره‌ای به شدت ناسازگارند. هر ظرف عقلی باید در مظروف عقلی خود فرار گیرد تا پیشرفت کند.» (۱۷)

بنابراین، یک ساختار سیاسی جدید هنگامی مبتنی بر عقلانیت است که بتواند خالق فرهنگ سیاسی خود باشد و هویت ملی به واسطه این تحوّل بر هویت‌های قومی، گروهی و عشیره‌ای غلبه یابد. این در حالی بود که قرن‌ها مجموعه فرهنگ عشایری بر گستره سرزمین ایران سایه افکند و فرهنگ سیاسی بومی، محلی و عشیره‌ای در مدت زمان متمادی به واسطه استمرار به فرهنگ سیاسی غالب در ایران زمین تبدیل شد که از آن به مثابه یک مانع اساسی در شکل‌گیری هویت ملی و یکپارچگی سیاسی یاد می‌شود.

ج. سیال بودن هویت ملی

هویت امری ذهنی، سیال و متحوّل بوده و دائماً در حال تغییر و دگرگونی است و طی آن برخی عناصر از هویت ملی و فرهنگی مآبتهی خارج و عناصر جدیدی بدان افزوده می‌شود. تصوّر بهره‌مندی از هویت دائم، تصویری مبتنی بر نادیده گرفتن تحولات زندگی بشر در عرصه‌های مختلف اعم از سیاسی، اقتصادی و فنی است. روح کلی جوامع به تبع دگرگونی‌ها، دگرگون می‌شود و افراد به طور دائم با علایق نوشونده‌ای مواجه هستند که حتی به طور اساسی با خواستها و آگاهی‌های قدیمی آنان متفاوت است.

اینکه عده‌ای، هویت را امری ساخته و پرداخته دولت می‌دانند از همین‌رو است. ابزارگرایان تأکید می‌کنند که هویت ملی امری است که تا حد زیادی ساخته می‌شود و در این میان دولت در تولید و بازتولید هویت و آرایه تفاسیر مختلف از آن، نقش مهمی را ایفاء می‌کند. در رویکردهای جدید هرمنوتیکی هم شرح قطعی، کامل و نهایی هویت غیرممکن است و هویت ملی چون متنی تو در تو همواره در حال بازخوانی دائمی است که ابعاد جدیدی بدان افزوده می‌شود. از این منظر، هویت امری بین‌الذلهانی است که با مفاهیم اجتماعی و سمبل‌های فرهنگی آمیخته شده و با آن تفسیر می‌شود. به عبارت دیگر هویت یک گروه یا ملت، نه یک جوهر ثابت و قطعی است و نه از یک ساختار عقلایی و قطعی برخوردار است. بلکه بر یک منبع روایی که پیوسته و دائم مورد بازتفسیر قرار می‌گیرد؛ مبتنی است. بنابراین، هویت به مثابه چیزی که همیشه در حال ساخته شدن بوده و می‌تواند به صورت انتقادی بازسازی شود؛ مورد توجه قرار گرفته است. (۱۸)

براین اساس، هرآنچه محصول تاریخ است، هم خود در معرض دگرگونی است و هم در ادوار مختلف در معرض فهم‌ها و تفسیرهای گوناگون قرار می‌گیرد. همین ناپایداری در فهم و ماندگاری پدیده‌های تاریخی، موجب تحوّل دائمی آنها می‌شود. (۱۹)

بسیاری از سوء فهم‌هایی که در باب هویت ملی و یا هر هویت دیگری صورت می‌گیرد به علت غفلت از این واقعیت است که غیریت‌ها و هویت‌ها همواره ثابت نیستند بلکه پدیده‌های متحوّلی هستند که فهم آنها نیز متحول می‌شود و می‌تواند از فردی به فرد دیگر تفاوت پیدا کند. می‌توان به سادگی به این نتیجه رسید که هویت ملی نه پدیده‌ای است که در طول تاریخ حضور و استمرار داشته و نه تا پایان به صورت فعلی تداوم خواهد یافت. هویت جدید، پدیده‌ای است که دیرپا هم نخواهد بود و بر مبنای ساختهای سیاسی جدید شکل خواهد گرفت. کما اینکه در گذشته، انسان‌ها چندان به هویت و کیستی خود آگاهی نداشتند ولی در حال حاضر انسان‌ها به

تعبیر متفکرینی مانند داریوش شایگان چند هویتی هستند. البته لایه‌های مختلف آن لزوماً با همدیگر همزیستی نداشته و در حال رقابت است ولی قطعاً برتری با آن لایه‌ای خواهد بود که با ساخت‌های سیاسی و اقتصادی جدید هماهنگی بیشتری داشته باشد. (۲۰)

از لحاظ تاریخی در ایران نیز چنین پدیده‌ای وجود داشته و این روند همچنان تداوم خواهد یافت.

د. هویت، مشروعیت و ثبات سیاسی

نقش و کارکرد هر یک از عناصر هویت ملی و مشروعیت سیاسی در ثبات و پایداری نظام سیاسی در بررسی تجربه و تاریخ سیاسی ایران در دوره رژیم پهلوی و در دوره جمهوری اسلامی ایران قابل‌بازشناسی است. تجربه سیاسی ایران در هر دو دوره بیانگر کارکرد اساسی و مهم مؤلفه مشروعیت در بقای نظام‌های سیاسی است و هویت و مسائل مربوط به آن نقش فرعی و تبعی را در این زمینه ایفاء می‌کند.

۱. دوران پهلوی

در دوران پهلوی، به ویژه پهلوی دوم، بر اصالت عناصر ملی هویت ایرانی در مقابل عناصر دینی و اسلامی به شدت تأکید می‌شد و رژیم تلاش می‌کرد با احیاء میراث ایرانی قبل از اسلام، برای خود مشروعیت ایجاد کند. به این دلیل به طور فزاینده‌ای بر سنت‌ها، آئین‌ها و افتخارات ایرانی قبل از اسلام به عنوان تنها شالوده مشروعیت حکومت تأکید می‌شد. (۲۱) این سیاست در پیدایش شکاف میان هویت ایرانی و اسلامی ملت ایران تأثیر عمده‌ای داشت. در حالی که قبل از آن، چنین آگاهی بین ملت ایران وجود نداشت و یا حداقل از جنبه سیاسی پررنگی برخوردار نبود.

در این دوره، رژیم شاه بیشتر ارزشهای اسلامی را فدای ارزشهای ملی‌گرایانه کرد و به امید واهی بازگشت به عظمت ایران باستان، تمسک به ارزشهای ناسیونالیستی را به صورت جدی دنبال نمود. (۲۲)

در این دوره، گفتمان روشن‌فکری هم تحت‌الشعاع خواست نظام سیاسی به تبلیغ ناسیونالیسم ضداسلامی و یا غیراسلامی می‌پرداخت. افرادی چون صادق هدایت و شجاع‌الدین شفا از نمایندگان برجسته این قبیل روشن‌فکران بودند.

۲. دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، گفتمان اسلام‌گرا به رویارویی با تلقی رژیم شاه از ناسیونالیسم و ایرانی‌گرایی پرداخت. در گفتمان اسلام‌گرا، دیدگاه‌های مختلفی درباره ارزشهای ملی و عناصر ناسیونالیستی فرهنگ و هویت ایرانی وجود داشت. برخی از عناصر رادیکال این جریان هرچه را که رنگ ملی‌گرایانه داشت؛ طرد می‌کردند. برخی از مخالفین ملی‌گرایی نیز آن را از مادیت و سکولاریسم غیرقابل تفکیک می‌دانستند و به این دلیل با آن به مقابله پرداختند. عده‌ای هم ملی‌گرایی را با اسلام‌گرایی در تضاد می‌دیدند و با آن مخالفت می‌کردند. اما در درون همین گفتمان اسلام‌گرا، نگرشهایی به چشم می‌خورد که با ارزشهای ملی تضادی نداشت ولی نقدهایی بر آن وارد می‌کرد که نه از باب نفی ارزشهای ملی ایرانی، بلکه به مفهوم تردید در توانایی ناسیونالیسم در ایجاد همبستگی ملی بوده است.

نگرش فوق، کارایی ملی‌گرایی را در ایجاد همبستگی ملی زیر سؤال برده و اسلام و دین را در این زمینه کارآمدتر می‌داند. مشایخی چهار نوع ملی‌گرایی را بازسازی می‌کند که در آن، نظرات رهبران انقلاب اسلامی ایران هم قرار می‌گیرند. این تقسیم‌بندی عبارت است از:

۱. آزادیخواهی - ملی‌گرایی (ملکم خان - حسن تقی‌زاده)

۲. ملی‌گرایی (آقاخان کرمانی و فتحعلی آخوندزاده که بر گذشته ایران قبل از اسلام تأکید می‌کردند)

۳. ملی‌گرایی اجتماعی (طالبوف وحیدرخان عمو اوغلی)

۴. ملی‌گرایی اسلامی (سیدحسن مدرس، سیدجمال‌الدین اسدآبادی، امام‌خمینی(ره)، هاشمی رفسنجانی، استاد مطهری و مرحوم طالقانی)(۲۳)

در واقع، در سخنان هیچ یک از رهبران و نخبگان برجسته انقلاب اسلامی، سخنی برضد ارزشهای ملی مشاهده نمی‌شود. علاوه بر این، در بسیاری از زمینه‌ها نسبت به استفاده و تأکید بر ارزشهای ملی حساسیت ویژه‌ای وجود داشته است. توجه آیت‌الله خمینی به زبان فارسی به عنوان زبان انقلاب، به کارگیری زبان فارسی از سوی حکومت به عنوان وسیله‌ای برای مبارزه با اقلیت‌های نژادی، حساسیت و تأکیدس‌ران حکومت بر واژه خلیج فارس به جای خلیج(۲۴) از این موارد محسوب شده‌اند.

شهید مطهری هم با تألیف کتاب «خدمات متقابل ایران و اسلام» توجه عمیق رهبران مذهبی به عناصر ملی ایرانی را نشان داد. ایشان در این کتاب می‌نویسد:

«ما صاحب عقاید مذهبی اسلامی هستیم، همان‌گونه که صاحب عقاید میهنی ایران هستیم.»(۲۵)

با وجود این، هرچه به سالهای اخیر انقلاب اسلامی می‌رسیم؛ تأکید بر عناصر ملی‌گرایانه هم در میان نخبگان سیاسی هم در نوشته‌های نویسندگان انقلابی و هم در رفتار روزمره مردم خود را بیشتر نشان می‌دهد. در واقع گفتمان سیاسی آقاي خاتمی گفتمانی است که به ملی‌گرایی اسلامی بسیار نزدیکتر است. در واقع خاتمی، به دنبال ایجاد پیوند بین سه جلوه مختلف فرهنگ فعلی ملت ایران یعنی جلوه‌های ایرانی، اسلامی و غربی است. در گفتمان وی، هویت ملی و تاریخی ایران بار دیگر در قالب جدیدی که بتواند هم‌نشین سنت‌های دینی شود؛ مطرح شده است. در این گفتمان، ملی‌گرایی ایرانی به گونه‌ای است که نه تنها با هویت دینی و ارزشهای اسلامی سازگار

است؛ بلکه به نظر می‌رسد این دو به طوری درهم آمیخته‌اند که شناسایی و تمییز آن‌ها از یکدیگر ممکن نیست و روح ایرانی با هر دو نماد ملی و دینی الفتی پیدا کرده است که جدا کردن هر کدام از آنها از فرهنگ این سرزمین با جریحه‌دار کردن روح کلی ایرانیان همسو است.

در این زمینه حتی برخی از روحانیون که دارای گرایشات انقلابی دهه اول انقلاب هستند؛ اظهار نظرهای مثبتی در قبال ملی‌گرایی کرده‌اند. (۲۶)

در هر حال به نظر می‌رسد که اجماع نسبی در هم‌نشینی ارزشهای دینی و ملی در بین اندیشمندان ملی و مبارزین انقلابی پیدا شده است. در بین نخبگان سیاسی، گرایش جدیدی پیدا شده که حاکی از توجه آنها به آیین‌های ایرانی است. آنها در عین حال ضرورت سیاسی توجه به این ارزشها را نیز درک کرده و برخلاف دیدگاهی که در اوایل انقلاب حاکم بود و ملی‌گرایی را عامل گسیختگی ملی می‌دید؛ از آن به عنوان یکی از عوامل همبستگی ملی قلمداد می‌کند.

مقامات جمهوری اسلامی ایران در سالهای اخیر، علاوه بر درک ضرورت سیاسی ملی‌گرایی، به این آگاهی دست یافتند که بین اسلام‌گرایی در داخل جامعه و ملی‌گرایی منافاتی وجود ندارد و تقریباً هیچ یک از آیین‌ها و رسومی که ملی‌گرایان آنها را ارج می‌نهند در تضاد با ارزش‌های اسلامی قرار ندارد. علاوه بر این، ضرورت‌های بین‌المللی هم در این جهت‌گیری مؤثر بوده‌اند. (۲۷)

اما در درون گفتمان روشنفکری هم گرایشی وجود دارد که بر هم‌نشینی ارزش‌های دینی و ملی در فرهنگ و هویت تأکید می‌کند که بر اساس آن، تلاش برای برجسته کردن یک بعد و به حاشیه راندن بعد دیگر با شکست مواجه خواهد شد:

«ایرانیان، دو فرهنگی به شمار می‌آیند. از یک سو وابسته به پیشینه سرزمینی خود هستند و از سوی دیگر در کنار تعالیم اسلام قرار می‌گیرند. ایرانی مسلمان در واقع نه می‌تواند از هویت ایرانی خود جدا بماند و نه می‌تواند از اعتقادات مذهبی‌اش دست بکشد». (۲۸)

اما آنچه که تحقیق حاضر بدان توجه داشته آن است که نه تلقی رژیم پهلوی از ناسیونالیسم ایرانی به عنوان تنها منبع هویت ملی برای آن رژیم مشروعیت به بار آورد و نه برداشت‌های مختلف از هویت ملی در فضای بعد از انقلاب تأثیری در ایسن زمینه داشته است.

انقلاب اسلامی، نشانه مخالفت ملت ایران با ناسیونالیسم شاهنشاهی بود که سعی می‌کرد تا ارزشهای ایرانی را به مثابه بنیاد مشروعیت خویش قرار دهد؛ در حالی که اصل اولیه ناسیونالیسم یعنی حاکمیت ملت را نادیده می‌گرفت. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هم ارایه تلقی‌های مختلف درباره هویت ملی، توانسته است در تقویت مشروعیت نظام سیاسی موثر باشد.

۳. مشروعیت سیاسی و همبستگی ملی

با وجود این که بسیاری از صاحب‌نظران معتقدند در میان انواع تهدیدات سیاسی، تهدیدات مربوط به هویت ملی از وضوح بیشتر برخوردار بوده است و همواره برخی برای گسترش و تقویت تفرق هویتی و قومی بین گروه‌های مختلف تلاش می‌کنند؛ (۲۹) باید گفت که بهره‌مندی از دولت ملی که در آن دولت و ملت به طور کامل با هم منطبق باشند؛ بسیار دشوار و تقریباً غیرممکن است و این مسأله در تمام مناطق دنیا عمومیت دارد. بنابراین هرچند که از دیدگاه حکومت مؤثر داخلی و نیز حضور تعیین کننده در محیط پرچالش بین‌المللی، ملت - دولت کامل تأثیر زیادی دارد ولی این وضعیت در عالم واقع چندان گسترده نیست. (۳۰) همان طور که گفته شد، پیشبرد فرآیند ملت‌سازی در بستری از تنوع و پیچیدگی قومی - هویتی کار بسیار دشواری است. اما آنچه در این زمینه اهمیت بیشتری دارد؛ مسأله مشروعیت دولت است. به نظر می‌رسد که مهم‌ترین جنبه تکوین انسجام ملی، سطح مشروعیت حکومت است. از این لحاظ، مفاهیم همبستگی ملی و مشروعیت سیاسی به هم مربوط و

وابسته‌اند. مشروعیت سیاسی دولت می‌تواند گروه‌های مختلف قومی را در سرنوشت ملی سهم کرده و گرایش‌های گریز از مرکز را کم‌رنگ کند. بنابراین، مشروعیت رابطه عمیقی با مسائل قومی و قوم‌گرایی دارد. دولتی که دارای مشروعیت است کمتر با بحران هویت و مشکلات ناشی از آن مواجه است. در این باره می‌توان به ایالات متحده آمریکا اشاره کرد. آمریکا یکی از متکثرترین دولت‌ها از لحاظ ترکیب قومی است اما به لحاظ مشروعیت سیاسی ذکر شده؛ به راحتی می‌تواند مسائل قومی را حل و فصل کند. این مسأله به ویژه در کشورهای در حال توسعه که ساخت اجتماعی چند پارچه‌ای داشته و از گسیختگی ساختاری رنج می‌برند؛ از اهمیت بیشتری برخوردار است. معمولاً نظام‌های سیاسی مختلف به لحاظ فقدان مشروعیت بیشتر دچار فروپاشی می‌شوند تا مسأله بحران هویت. اغلب اعضای اقلیت‌های ملی، بدنبال تجزیه دولت نیستند و این حقیقت بدین معناست که می‌توان برای حل و فصل آن مسایل، راهکارهایی را پیدا کرد. ولی زمانی که مشروعیت حکومت از سوی هیچ یک از قومیت‌ها پذیرفته نمی‌شود؛ دولت با مشکلات مضاعفی از جانب مسائل قومی مواجه خواهد شد. اما اگر دولت دارای مشروعیت باشد، محمل چندانی برای بروز نارضایتی‌های قومی وجود نخواهد داشت و از طریق ابزارهای مختلف می‌تواند مشروعیت خود را به تمام مناطق کشور و قومیت‌های موجود در آن گسترش دهد.

در ایران هم مشکل اساسی ناشی از فقدان مشروعیت بوده است و همواره حکومت‌ها از این نظر دچار مشکل شده‌اند. کما اینکه در دوره پهلوی هم عامل سرنگونی این رژیم بحران مشروعیت بود. در دهه اول دوران جمهوری اسلامی ایران، مشروعیت بالای نظام سیاسی ناشی از مشروعیت کاریزماتیک حضرت امام (ره) و دیگر منابع سنتی و ایدئولوژیک بود و این امر میزان بالایی از یکپارچگی سیاسی و همبستگی ملی را به وجود آورده بود و تلقی‌های مختلف از ملی‌گرایی تأثیری در این زمینه نداشت. اما در دهه دوم، به تدریج که در پایه‌های مشروعیت دولت اختلال و بحران

بوجود آمد؛ باز هم مسائل قومی تا حدودی خود را نشان داد و در عین حال تلقی‌های ملی‌گرایانه از هویت ملی هم که از سوی نخبگان سیاسی کشور بر آن تأکید شد؛ تأثیری در افزایش مشروعیت نداشته است. این مساله نشان می‌دهد که مشروعیت سیاسی از نظر ثبات سیاسی و همبستگی ملی از اهمیت خاصی برخوردار است و کاهش بحران مشروعیت از مهمترین عوامل در مدیریت بحران هویت محسوب می‌شود. چنان که کارل دلبیو دوویچ می‌نویسد: «تشکیل دولتی محبوب، فرآیند یکپارچگی را تسهیل می‌کند و از طریق آن می‌توان به راحتی بر مشکل قومیتها فائق آمد.» (۳۱)

همان طور که گفته شد برای مشروعیت، منابع مختلفی ذکر شده است که از جمله می‌توان به سنت، کاریزما و عقلانیت دموکراتیک اشاره کرد. اما در حال حاضر سنت و کاریزما، توانایی کمتری برای مشروعیت‌زایی دارند و عقلانیت دموکراتیک می‌تواند پایه مطمئن تری برای مشروعیت باشد. امروزه، مهم‌ترین و پایدارترین نوع مشروعیت آن است که پایه‌های معقول و خردپسند داشته باشد. این عقلانیت، ناشی از باور به قانونیت قواعدی است که زندگی اجتماعی و سیاسی را میسر کرده و ناشی از قراردادی است که میان شهروندان آزاد و واجد حقوق برابر منعقد می‌گردد. (۳۲) در واقع در جوامع در حال توسعه، بحران مشروعیت از ناکارکردی منابع سنتی مشروعیت و تأکید رژیم سیاسی حاکم بر منافع سنتی نشأت می‌گیرد. اما در صورت حاکمیت دموکراسی و گسترش مشارکت سیاسی می‌توان به افزایش مشروعیت هر نظام سیاسی امیدوار بود. اجرای وظایف و تکالیف حکومتی، گسترش مشارکت سیاسی، گسترش نهادها و شناسایی بین‌المللی از جمله عواملی است که در فرآیند مشروعیت‌یابی، تقویت مشروعیت یا مشروعیت ثانویه مؤثرند. (۳۳)

در دولت مدرن و در صورت اعمال حاکمیت دموکراتیک، دولت، نماینده شهروندان است و در صورتی که سیاست‌گذاری و واگذاری موقعیت‌های سیاسی و اجتماعی با شیوه‌های ثانوی و عقلانی صورت پذیرد؛ آن نظام از سلطه مشروع، قانونی و عقلانی

برخوردار خواهد شد. چنین دولتی که دارای مشروعیت و کارآمدی است در نزد همه اقوام دارای اعتبار خواهد بود. در اینجا می‌توان دولتهای غربی را شاهد آورد، چرا که آنها هم دولت‌های تک‌ملیتی نبوده و چندقومیتی هستند ولی به لحاظ حاکمیت دموکراتیک و مشروعیت دولتها، با بحران هویت مواجه نیستند. این کشورها به لحاظ برخورداری از این نوع نظام سیاسی، شکاف‌های هویتی را به شکاف‌های اقتصادی تغییر داده‌اند. (۳۴)

در واقع، فرآیند توسعه سیاسی یکی از عواملی است که چنین شکاف‌های هویتی را از میان برمی‌دارد. البته این بدان معنی نیست که هویت‌های محلی را نابود می‌کند؛ بلکه در عین خلق یک هویت واحد ملی (بیشتر مبتنی بر منافع اقتصادی) تکثر قومسی را نیز در جامعه به رسمیت می‌شناسد و درست به این خاطر است که هویت‌های فرهنگی - اجتماعی مختلف در کنار هم می‌توانند به رقابت سیاسی و اقتصادی بپردازند. در یک جامعه چندقومیتی که با شیوه «تکثرگرایی مساوات‌طلبانه» مدیریت می‌شود، گروه‌های قومی تبدیل به گروه‌های ذینفع سیاسی می‌شوند که بر سر منافع اجتماعی با یکدیگر رقابت می‌کنند. (۳۵)

بنابراین، روند ملت‌سازی مستلزم تعریف مجدد هویت‌های فروملی و شکل‌گیری هویت ملی بزرگتر است و برای دسترسی به این مهم لزومی به نابودی هویت‌های کوچکتر نیست. دولت ملی مبتنی بر سرزمین است و در محدوده ارضی تحت حاکمیت خود، حفظ و تأمین منافع تمام ملت (در قالب قومیت‌های مختلف) را به عهده دارد. در این تعریف، سرزمین و حکومت اهمیت کلیدی دارند.

«حکومت بعد عمودی، ساختار سیاسی تشکیلاتی قانونی است که بر بنیاد رضایت عمومی مردم در یک گروه انسانی مشخص پای می‌گیرد. سرزمین، چهره افقی یا فیزیکی این ساختار است. به گفته دیگر سرزمین جلوه گاه فیزیکی حکومت است و حکومت سازمان دهنده سرزمین» (۳۶)

این تعریف، تردیدی در جدایی‌ناپذیری مفاهیم حکومت، سرزمین و مردمانی که در آن به سر می‌برند، برجای نمی‌گذارد. دولت ملی برخلاف دولت‌های امپراطوری پیشین خود را مقید به محدوده سرزمینی و به عبارت بهتر «مرز» ملی خود می‌داند. در این حالت، تعقیب منافع ملی به مفهوم تعقیب منافع تمام افرادی است که در آن سرزمین زندگی می‌کنند و تعقیب منافع ملی نیز به معنی افزایش ثروت و قدرت ملی یک کشور در محدوده زمانی مشخص است. افزایش ثروت و قدرت ملی، در عین حفظ وحدت ملی و سرزمینی، مهم‌ترین معیاری است که می‌توان سیاست داخلی و خارجی هر کشوری را با آن محک زد. با چنین برداشتی از مفهوم دولت ملی و کارکرد آن در تعقیب منافع ملی در ایران، دیگر بحث‌های مربوط به چیستی و کیستی ایرانیان تاثیر چندانی در این زمینه نخواهد داشت. در واقع، در صورتی که اقوام مختلف در قالب جمهوری اسلامی ایران از رفاه نسبی اقتصادی و آزادیهای سیاسی برخوردار باشند؛ میزان وفاداری آنها به تمامیت ملی به صورت مضاعفی افزایش خواهد یافت و این امر هم به نوبه خود، مشروعیت سیاسی را افزایش خواهد داد.

بنابراین، دولت ملی در چارچوب سرزمینی موجود، ضامن تأمین منافع تمام افرادی خواهد بود که در این محدوده سرزمینی زندگی می‌کنند. البته پیش شرط مهم و ضروری این ایده، پذیرش مفهوم حاکمیت ملی به معنای نشأت گرفتن قدرت از اراده ملی است. ملت هم به مفهوم تمام افرادی است که در ایران به سر می‌برند و دارای منافع مشترک هستند. در عین حال بر اساس این برداشت، فاصله بین نخبگان سیاسی و ملت که پدیده‌ای تاریخی در ایران بوده است از میان رفته و این واقعیت تاریخی که در این کشور، همواره بین منافع ملت و منافع حکومت سیاسی شکاف عمیقی وجود داشته است؛ مورد بازنگری قرار می‌گیرد.

نتیجه گیری

چارچوب سرزمین خاص و محدود، نماینده منافع تمام شهروندانی است که در آن ساکنند و دولتی که بتواند رفاه اقتصادی نسبی را در جامعه فراهم کند؛ دولتی مشروع خواهد بود که شکاف‌های هویتی را به تدریج مستحیل خواهد ساخت. بنابراین مشکل اصلی نه در عدم یکپارچگی اقوام، بلکه در فقدان حاکمیت ملی به مفهوم واقعی آن است. در جامعه‌ای که قدرت بر اراده ملی استوار نباشد؛ حکومت فاقد مشروعیت خواهد بود و توان تأمین منافع ملی و حل بحران هویت را نخواهد داشت. دولت ملی با اتکاء به نهادهای دموکراتیک، به راحتی می‌تواند در داخل، نماینده هویت‌های مختلف قومی (در قالب شهروندان) باشد و در نظام بین‌المللی منافع ملی آن جامعه را تعقیب و تأمین کند. دولت‌های غیردموکراتیک نیز حتی اگر مشکل هویت‌های چندگانه را نداشته باشند؛ قادر به تأمین منافع خود در عرصه جهانی نخواهند بود.

بر این اساس، چالش امروزین در برابر ما آن است که از این صورت نیم بند دولت - ملت کنونی در کشور ما که دستاورد کارکرد عوامل سیاسی و ایدئولوژیک در یک قرن اخیر است؛ چگونه می‌توان دولت - ملتی بنا کرد که در عین حال که از تصور یکپارچگی مفهوم ملت آزاد باشد، بتواند گوناگونی فرهنگی و زبانی را در زیر سایه‌ی یک دولت مبتنی بر مفهوم شهروندی در جامعه سازگار گرداند؟

یادداشت‌ها

۱. کانم، ریچارد، *ناسیونالیسم در ایران*، احمد ندین، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۷۱، ص ۱۶۶.
۲. آذر، ادوارد و چونگ این‌مون، *امنیت ملی در جهان سوم*، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۷.
۳. همانجا، ص ۱۱۹.
۴. احمدی، حمید، «کثرت‌گرایی ایرانی و ضرورت گسترش مشارکت سیاسی» (طرح نظریه دولت فراگیر)، در *مجموعه مقالات جمهوریت و انقلاب اسلامی*، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۱۶۳.
۵. همانجا، ص ۱۶۲.
۶. در این زمینه نک به: رجایی، فرهنگ، *معرکه جهان‌بینی‌ها، در خرددوی سیاسی و هویت ما ایرانیان*، تهران، نشر احیاء کتاب، ۱۳۷۳.
۷. اشپولر، برتولد، *تاریخ ایران در قرون نخستین*، جواد فلاطوری، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹، ص ۷.
۸. «کثرت‌گرایی ایران و ضرورت گسترش مشارکت سیاسی»، پیشین، ص ۱۶۳.
۹. قادری، حاتم، *اندیشه‌هایی دیگر*، تهران، بقعه، ۱۳۷۸، ص ۵۲.
۱۰. طباطبایی، جواد، *دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران*، تهران، دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۱، ص ۱۳۱.
۱۱. *اندیشه‌هایی دیگر*، پیشین، ص ۵۱.
۱۲. *ناسیونالیسم در ایران*، پیشین، ص ۱۶۳.
۱۳. در این زمینه رک: «وفاق اجتماعی و همبستگی ملی» (میزگرد)، فصلنامه مطالعات ملی، شماره اول، پاییز، ۱۳۷۸، صص ۳۵ - ۴۲.
۱۴. سریع‌القلم، محمود، «بمانی‌عشیره‌ای فرهنگ سیاسی در ایران»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۱۳۶، ۱۳۵، ص ۴۳.
۱۵. همانجا ص ۴۲.
۱۶. آبراهامیان، یرواند، *ایران میان دو انقلاب*، ابراهیم گل‌محمدی و محمدحسین فاتحی، صص ۲۰۱ - ۳۰۰.

۱۶. سریع‌القلم، محمود، «مبانی‌عشیره‌ای فرهنگ سیاسی در ایران»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۱۴ - ۱۳۹، ص ۷۳.
۱۷. همانجا، ص ۶۷.
18. Morag, Patrik, "Identity, diversity and the politics of recognition" in: Sullivan, Noel, *Political Theory in Transition*, London, Routledge, 2001, p42.
19. Ibid, p44
۲۰. شایگان، داریوش، *افسون‌گرایی جدید، تفکر سیار و هویت چهل تکه*، فاطمه ولیانی، تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۷۹، ص ۱۷۰.
۲۱. هاتر، شیرین، *آینده اسلام و غرب*، محمدمجد، تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۸۱، ص ۲۱۱.
۲۲. تاجیک، محمدرضا، *هویت و انقلاب؛ شکل‌گیری گفتمان انقلابی در ایران*، متین، شماره اول، زمستان، ۱۳۷۷، ص ۷۸.
۲۳. مشایخی، مهرداد، *فرهنگ سیاسی در ج.ا.ایران*، تهران، انتشارات باز، ۱۳۸۰.
۲۴. همانجا، ص ۱۴۵.
۲۵. مطهری، مرتضی، *خدمات متقابل اسلام و ایران*، مجموعه آثار ج ۱۳، انتشارات صدرا، ۱۳۷۵، ص ۱۳.
۲۶. روحانی، حسن، *امنیت ملی ج.ا.ایران، چشم‌اندازها و چالش‌ها*، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۸، ص ۳۴۹.
۲۷. امیراحمدی، هوشنگ، «درآمدی بر جامعه مدنی در ایران امروز»، *در جامعه مدنی و ایران امروز*، تهران، نقش و نگار، ۱۳۷۷، ص ۹۸.
۲۸. اسلامی‌ندوشن، محمدعلی، «اسلام و هویت ایرانی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، شماره اول، پائیز ۱۳۷۸، ص ۲۱۲.
۲۹. بوزان، باری، *مردم، دولت‌ها و هم‌راس*، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، ص ۱۴۴.
۳۰. همانجا، ص ۹۳.
۳۱. دویج، کارل، *ناسیونالیسم و انواع آن*، محمد رمضان، تهران، موسسه مطالعات ملی، ۱۳۷۹، صص ۴۰ - ۳۰.
۳۲. حجازیان، سعید، *از شاهد قدسی تا شاهد بازاری*، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰، ص ۳۱۵.
۳۳. همانجا، صص ۳۱۷ و ۳۱۸.
۳۴. ای.وی، حجت‌الله، «شکاف‌های قومی و خشونت در پیکارهای سیاسی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، پیش شماره اول، بهار ۱۳۷۷، ص ۲۰.
۳۵. مارجر، مارتین، «سیاست قومی»، اصغر افتخاری، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، پیشین، ص ۱۶۰.
۳۶. مجتهدزاده، پیروز، *امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران*، حمیدرضا ملک محمدی نوری، تهران، شیرازه، ۱۳۷۸، ص ۱۷.